

## فرقه‌گرایی، برخورد تمدن‌ها و مدیریت بحران در جهان اسلام

(صفحات ۹۱ تا ۱۱۸)

نجمه ملکیان بروجنی<sup>۱</sup> \* نوذر شفیعی<sup>۲</sup> \* محمدرضا دهشیری<sup>۳</sup>

پذیرش: ۹۷/۰۷/۲۷

دریافت: ۹۷/۰۶/۰۳

### چکیده

بحران در جهان اسلام عوامل و اشکال زیادی دارد و بسیاری ریشه آن را از دربیچه فرقه‌گرایی مورد تحلیل قرار می‌دهند؛ به نحوی که فرقه‌گرایی را چه به صورت فعال و یا غیرفعال، شاخص‌ترین بحران در دنیای اسلام قلمداد می‌کنند. هدف اصلی این مقاله بررسی منشأ فعال شدن فرقه‌گرایی در دنیای اسلام در سطح کلان است. این پژوهش با طرح این سؤال که چه عواملی باعث فعال شدن فرقه‌گرایی و ظهور و بروز آن در شکل‌درگیری‌های فرقه‌ای در جهان اسلام شده به گونه‌ای که آن را به یک بحران مسلط در این پهنه تبدیل کرده است؟ به ارزیابی این فرضیه می‌پردازد که نظم سیاسی بین‌المللی اقتضا می‌کند فرقه‌گرایی به عنوان یک بحران مزمن (غیرفعال) در دنیای اسلام در راستای اهداف نظم سیاسی بین‌المللی فعال شود. این پژوهش از نظر هدف کاربردی و از نظر روش تحلیلی-تبیینی است. ابزار گردآوری اطلاعات، فیش‌برداری و پرسشنامه و روش تجزیه و تحلیل اطلاعات کمی و کیفی و بر اساس چارچوب نظری جنگ تمدن‌های هانتینگتون و طیف لیکرت استخراج شده است. یافته نظری پژوهش آن است که پدیده‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی قابل دست‌کاری و مدیریت هستند و یافته کاربردی هم به این موضوع برمی‌گردد که جهان اسلام باید با تقسیم و توزیع قدرت سیاسی متناسب با بافت اجتماعی کشورها که نزدیک‌ترین راه‌حل به نظر می‌رسد در جهت رفع این عارضه اقدام کند.

**واژگان کلیدی:** فرقه‌گرایی، جنگ تمدن‌ها، جنگ فرقه‌ای، جهان اسلام.

۱. n\_malekian@iautn.ac.ir

۱. کاندیدای دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال؛

۲. n.shafiee@ase.ui.ac.ir

۲. دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)؛

۳. mohammadreza\_dehshiri@yahoo.com

۳. دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه؛

## مقدمه

در بررسی تحولات ناآرامی‌های افغانستان در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، اصطلاحی رایج تحت عنوان «جنگ مجاهد علیه مجاهد» وجود دارد که در توصیف شیوه مدیریت جنگ افغانستان توسط ایالات متحده آمریکا در دوره پس از خروج اتحاد جماهیر شوروی از این کشور، و شروع دور جدیدی از درگیری‌ها بین گروه‌های جهادی به کار می‌رود که تا دوره فعالیت طالبان را نیز دربر می‌گیرد. منظور از این اصطلاح، کاربست شکلی از راهبرد آمریکایی برای جلوگیری از استقرار یک حکومت اسلامی در افغانستان، با بهره‌گیری از شکاف‌های اجتماعی موجود است، به نحوی که آن دسته از مجاهدین افغان را که به لحاظ خاستگاه اجتماعی به گروه‌های قومی و مذهبی مختلف تعلق داشتند رودرروی هم قرار داده، تا ضمن فرسایش توانایی آن‌ها، مانع از شکل‌گیری نوعی از حکومت اسلامی به تاسی از انقلاب اسلامی ایران گردد.

درگیری‌های شدید طی سال‌های اخیر در لیبی، سوریه، عراق، یمن و افغانستان کنونی، همچنان موضوعیت جنگ مجاهد علیه مجاهد را نزد ناظران و تحلیلگران تداعی می‌کند. بر همین اساس، این پرسش ساده و اولیه به ذهن متبادر می‌شود که آیا اساساً آمریکایی‌ها در کشورهای مسلمان، نظریه جنگ داخل تمدنی را عمومیت بخشیده و همچنان بسط آن را در دستور کار قرار داده‌اند؟ برای پاسخ به این سؤال مهم و کلیدی، ضروری است سؤالات دیگری هم در این ارتباط مطرح شوند. اینکه آمریکا به چه دلایلی در پی اجرای این ایده و تبدیل آن به استراتژی پایدار در جهان اسلام است؛ چه زمینه‌هایی برای اجرای این استراتژی وجود دارد؛ آیا نیروهای اسلام‌گرا از آنچه به آن مشغول‌اند، به استقلال عمل و یا جهت‌گیری خودآگاه‌اند یا خیر. به عبارت ساده‌تر، آیا نیروهای اسلام‌گرا با قرائت‌های مختلف، بر این امر واقف‌اند که در چه بستر، با چه قواعدی و با مدیریت کدام‌یک از بازیگران، آرمان‌های خود را به‌طور خشونت‌آمیز عملیاتی می‌کنند؟

بی‌شک هر کدام از این سؤالات پاسخ‌های متعدد و مفصلی را می‌طلبد؛ اما با تعمیق در موضوع و حذف برخی از متغیرهای فرعی، این فرضیه قوت می‌گیرد که

ایالات متحده آمریکا به تاسی از نظریه «ساموئل هانتینگتون» در خصوص برخورد تمدن‌ها (Huntington, 1996)، در صدد است برای جلوگیری و یا تحریف این رویداد - که زیان جبران‌ناپذیری برای جایگاه و هژمونی این کشور به دنبال دارد - به سمت تبدیل تقابل تمدنی به رویارویی درون تمدنی حرکت کند. در واقع، این گونه به نظر می‌رسد که نخبگان سیاسی و امنیتی آمریکا، با انجام اصلاحاتی در نظریه هانتینگتون، آن‌هم در عرصه عمل، به جای فعال شدن تقابل تمدن‌ها، به درونی کردن جنگ در درون تمدن‌ها روی آورده و این پدیده‌ای است که در ادبیات رایج به جای «درونی سازی برخورد تمدن‌ها»، اصطلاح «فرقه‌گرایی» را درباره آن به کار می‌برند. کنکاش پیرامون ابعاد و ملاحظات حاکم بر این روند، هدف اصلی این مقاله است که به تفصیل مطمح نظر قرار می‌گیرد.

### ۱. ادبیات پژوهش

#### ۱-۱. ادبیات تجربی

کارهای پژوهشی انجام‌شده در مورد موضوع این پژوهش به شرح زیر است: علیاری (۱۳۹۴) در مقاله «نقش کشورهای غربی در چگونگی شکل‌گیری اندیشه سلفی» این پرسش را مطرح کرده است که ماهیت گروه‌های سلفی چیست؟ و کشورهای غربی به خصوص آمریکا چه اهداف و نقشی را در شکل‌گیری، رشد و تداوم این گروه‌ها دنبال می‌کنند؟ فرضیه مقاله مذکور این است که؛ با توجه به نظریه هانتینگتون، غرب همواره از شکل‌گیری قدرت تمدنی جهان اسلام واهمه داشته است و برای پیشگیری از تبدیل شدن جهان اسلام به یک قدرت جهانی تلاش دارد با اسلام هراسی و معرفی اسلام آمریکایی کشورهای اسلامی را در دوراهی قرار دهد. به باور نویسنده اگرچه غرب ممکن است در اصل شکل‌گیری گروه‌های سلفی نقش کمی ایفا کند اما با حمایت همه‌جانبه از گروه‌های سلفی منافع استراتژیک خود را تأمین می‌کند. متقی (۱۳۹۱) در کتاب «رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام» استراتژی جهان غرب در برخورد با جهان اسلام را با مؤلفه‌هایی همچون: متهم‌سازی بازیگران جهان اسلام به تروریسم و خشونت‌گرایی، کنترل‌گرایی جهان غرب بر حوزه‌های ژئوپلیتیکی

جهان اسلام، هژمونی‌گرایی غرب و تعارض امپریالیستی با جهان اسلام، عملیات روانی علیه کشورهای جهان اسلام، تعارض‌گرایی جهان غرب با اسلام‌گرایی، تخریب‌سازنده علیه واحدهای جهان اسلام، عملیات پیش‌دستی‌کننده جهان غرب علیه کشورهای اسلامی و... بررسی می‌کند. وی معتقد است بسیاری از تعارضات منطقه‌ای و بین‌المللی بر مبنای نشانه‌های مذهبی انجام شده است و این امر نشان‌دهنده این است که نشانه‌ها می‌تواند ابزار تعارض بین بازیگران مختلف باشد و یا اینکه تعارض‌ها بر اساس تفاوت‌های هویتی، معنایی و نشانه‌ای متفاوت ایجاد می‌شود. در این کتاب تضاد غرب و جهان اسلام فراتر از مؤلفه‌های اقتصادی و ماهیت هویتی دارند.

فولر و لسر (۱۹۹۵) در کتاب «اسلام و غرب» با طرح این بحث که اسلام در برابر غرب، بازگوکننده حوزه برخورد‌های ایدئولوژیکی آینده در جهان نیست، موضوعات خاصی از یک ماهیت دوگانه را که برخورد آگاهانه‌ای را به منظور ممانعت از شکل‌گیری کشورها به صورت بلوک‌های مخالف می‌طلبد، مورد توجه قرار می‌دهند. وی به دنبال پاسخ به این سؤال است که اگر ما طیف ایدئولوژیکی و شکاف کنونی را که روزگاری توسط اتحاد جماهیر شوروی پر شده بود، بررسی کنیم، غیرمنطقی نیست که فرض کنیم برخی از وزنه‌های ایدئولوژیکی و ژئوپلیتیکی، این عدم توازن استراتژیکی را از بین خواهند برد و خلأ بر جای مانده از فروپاشی را پر خواهند کرد. اما، آیا اسلام این خلأ را پر خواهد کرد؟ به اعتقاد نویسندگان، الزامات پس از جنگ سرد برای مداخلات بین‌المللی و حفظ صلح، اساساً غرب را در تماس دیپلماتیک و نظامی نزدیک‌تری با جهان اسلام قرار خواهد داد، اما موضوع تنها مسئله اسلام و غرب نیست، بلکه مسئله اسلام در غرب است. بسیاری از موضوعات اساسی در روابط میان اسلام و غرب، با مسائل اجتماعی در خود غرب مرتبط است تا روابط بین دولت‌ها. در نهایت نویسندگان اقدام ضروری سیاسی برای ایالات متحده را، اجتناب از دیدن مسئله به عنوان یک برخورد تمدنی اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. گرچه تفاوت‌های فرهنگی، بدون شک وجود دارد، اما اعتقاد به ناسازگاری ذاتی فرهنگ‌ها، هیچ دستاوردی نخواهد داشت. به باور نویسندگان روابط بین اسلام و غرب بیانگر صحنه مبارزه ایدئولوژیکی جهانی در

آینده نخواهد بود و علی‌رغم رقابت‌های تاریخی این دو، اسلام به‌عنوان یک مذهب، قصد رویارویی با مسیحیت یا غرب را ندارد.

سیمبر و مرادی کلارده (۱۳۹۴) در مقاله «تحلیل عوامل درونی گسترش جریان‌های افراطی در خاورمیانه: مطالعه موردی عراق» به دنبال پاسخ به این پرسش اصلی است که مهم‌ترین عوامل داخلی گسترش جریان‌های افراطی در عراق کدام‌اند؟. بر این مبنا فرضیه اصلی پژوهش، این است که تشکیل جریان‌های افراطی در عراق، ریشه‌ای تاریخی داشته‌اند که سیاست‌های دولت‌های حاکم و ساختار چندپاره عراق آن را تقویت کرده است و نتیجه مهم این پژوهش آن است که گسترش جریان‌های افراطی در عراق، نتیجه عوامل چندگانه ساخت تحمیلی دولت-ملت، شکاف‌های اجتماعی متعدد، انسداد سیاسی و چالش ناکارآمدی دولت است.

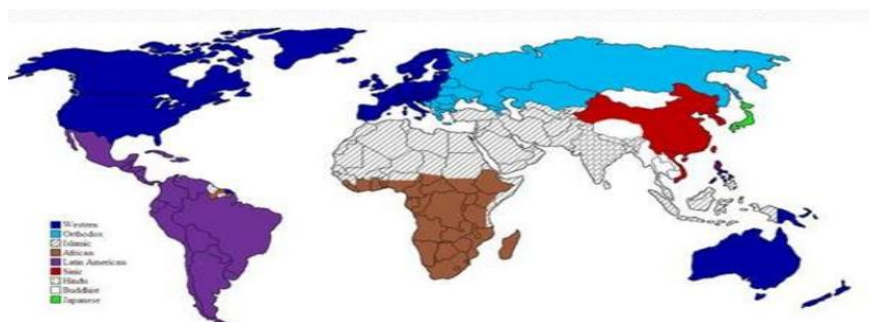
نوآوری این مقاله نسبت به پژوهش‌های پیشین وارد کردن متغیر سیستمی در تجزیه و تحلیل فرقه‌گرایی در جهان اسلام است. به‌عبارت‌دیگر با مبنا قرار دادن سطح کلان (ساختار نظام بین‌الملل) به شناسایی متغیرهای خارجی دخیل در منازعه پرداخته شده است. هم‌چنین می‌توان گفت برخلاف منابع کارشده که عمدتاً دولت‌محورند و به تأثیر قدرت هژمون بر رفتار بازیگران دولتی در خاورمیانه و جهان اسلام تأکید دارند، جریان‌های گروه‌محور و جایگاه فرقه‌ها در حفظ نظم بین‌المللی در خاورمیانه را نیز در بر می‌گیرد.

### ۲-۱. ادبیات نظری

نظریه‌ها در روابط بین‌الملل نوعی نظم دهی به وجود می‌آوردند که ما را قادر می‌سازند تا به‌عنوان محقق، رویدادهای پراکنده و گذشته را مفهوم‌سازی کرده و آینده را پیش‌بینی کنیم. این یعنی یک نظریه، قوانینی را که مشخص‌کننده ارتباط احتمالی میان پدیده‌هاست، تبیین می‌کند. افزون بر آن، یکی از کارکردهای هر نظریه پیش‌بینی حوادث آینده است. به همین دلیل پس از یک تغییر پارادایمی مهم؛ رسم و اقتضا بر این است تا نظریه‌ای جدید جهت تبیین شرایط موجود و سپس پیش‌بینی شرایط آینده ارائه شود. در این چارچوب، پس از پایان جنگ سرد، نظریه پردازان، نظریه‌های مختلفی در

باب چرایی و چگونگی پایان جنگ سرد و شرایط احتمالی آینده ارائه دادند. به‌عنوان مثال «فرانسیس فوکویاما» بلافاصله نظریه «پایان تاریخ» را مطرح نمود (Fukuyama, 1992: 43-51) و در بستر آن، بوش پدر در مقام عمل، نظریه «نظم نوین جهانی» را در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰ در دستور کار قرارداد (Bush, 1990)، و پس از آن، نیز هانتینگتون نظریه برخورد تمدن‌ها را پیش کشید (Huntington, 1996: 18-19).

هانتینگتون معتقد بود در دوران پس از جنگ سرد، تقسیم‌بندی کشورها نه برحسب نوع نظام سیاسی یا اقتصادی آن‌ها، بلکه بر اساس شاخص «فرهنگ و تمدن» صورت می‌گیرد. در همین راستا وی شاخص تمدن را بالاترین سطح در طبقه‌بندی جوامع قلمداد نمود که هویت‌ها بر اساس آن تعریف می‌شوند. طبق تحلیل وی، هویت تمدنی به شکلی فراگیر در تحولات آتی بشر اهمیت اساسی خواهد یافت و مناسبات جهانی تا حد زیادی تحت تأثیر کنش و واکنش چندین تمدن بزرگ شکل خواهد گرفت (Huntington, 1996: 21). بر این اساس، از دید هانتینگتون در فضای پس از جنگ سرد، برخورد هفت تمدن از نه تمدن موجود دنیا نزاع اصلی جهان آینده را رقم خواهد زد: مطابق نقشه زیر، تمدن غرب (آمریکا و اروپا)، تمدن ژاپنی، تمدن کنفوسیوسی (چین)، تمدن اسلامی (همه کشورهای مسلمان)، تمدن اسلاو- ارتدکس (روسیه و بخشی از کشورهای بلوک شرق سابق)، تمدن امریکای لاتین (همه کشورهای امریکای جنوبی و مرکزی) و نهایتاً تمدن آفریقایی، که البته مورد آخر را به دلیل ضعف در ساختار و ایدئولوژی، واجد اهمیت تلقی نمی‌کند.



شکل ۱- نقشه پراکندگی و تمایز تمدن‌های بزرگ بر اساس مدل هانتینگتون

هانتینگتون معتقد است دو تمدن اسلام و غرب، به دلیل تفاوت‌های ماهوی، روی گسل زلزله دهشتناک جنگ قرار گرفته‌اند. به باور وی، در آینده نزدیک تمدن کنفوسیوسی دست در دست تمدن اسلامی خواهد نهاد و مشترکاً جبهه جنگ جدید و فراگیری علیه غرب تشکیل خواهند داد (Mellon, 2001: 76-82). زمانی که هانتینگتون این نظریه را مطرح کرد مثل هر نظریه دیگری با واکنش‌های مخالف و موافق زیادی مواجه شد؛ ولی به نظر می‌رسد صدای نظریه‌های رقیب و مخالف در مجموع بلندتر بود و شاید به همین دلیل باشد که امروزه کمتر از نظریه وی سخنی به میان می‌آید. با این حال؛ اگرچه به نظر می‌رسد دیدگاه هانتینگتون از موضوعیت و مقبولیت نظری افتاده است؛ اما در عرصه عمل همچنان چراغ راهنمای سیاست خارجی برخی از کشورهای اروپای غربی و به‌ویژه ایالات متحده آمریکا است. برای اثبات این ادعا بیش از آنکه نیازمند ارائه واقعیت‌های عینی در این خصوص باشیم به «زبر نظریه»<sup>۱</sup> نیاز داریم. در زبر نظریه بحث بر سر اصولی است که بر چگونگی انتخاب بهترین نظریه حاکم‌اند (چرنوف، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۹). یکی از اهداف زبر نظریه این است که بدانیم چه انگیزه‌هایی در پشت یک نظریه وجود دارد. ریشه این بحث در اصل جنبه روش‌شناسانه و فلسفی دارد و عمدتاً تحت تأثیر نظریه‌های تفسیری، معناگرا و یا در طیفی کلی‌تر نظریه‌های انعکاس‌گرا قرار می‌گیرد. در این ارتباط، «رابرت کاکس»، به‌عنوان یکی از شارحان این بحث، جمله معروفی دارد، از این قرار که «نظریه همیشه از طرف کسی و برای هدفی است»<sup>۲</sup> (Cox, 1981: 129). اگر این دیدگاه کاکس را بپذیریم، باید دید نظریه برخورد تمدن‌ها از طرف چه کسی و برای چه منظوری است؟

هانتینگتون در عرصه تحقیقات دانشگاهی، کارنامه‌ای پر بار داشت؛ اما حوزه تأثیر او محدود به محیط دانشگاهی و علمی نماند و نهادهای امنیتی و پژوهشی وابسته به دولت آمریکا را نیز تغذیه کرد.<sup>۳</sup> بنابراین اگرچه نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون عموماً

1. metatheory

2. theory is always for someone and for some purpose

3. هانتینگتون سال‌ها دستیار تحقیقات امور دفاعی در مؤسسه مطالعاتی بروکینگز، هماهنگ‌کننده دفتر طرح و برنامه‌ریزی شورای امنیت ملی آمریکا در دوره برژینسکی، تحلیلگر امور دفاعی و استراتژی در وزارت دفاع و

به‌عنوان پارادایمی تلقی شده است که قصد دارد دنیای پس از جنگ سرد را تبیین کند؛ اما با توجه به عواملی همچون جایگاه سازمانی نویسنده و حتی نوع و ساختار طرح بحث، می‌توان ایده او را راهنمای راهبردی و خط‌مشی عملی غرب به‌ویژه آمریکا در حوزه روابط بین‌الملل برشمرد. در حقیقت شاید بتوان نظریه برخورد تمدن‌ها را یک پروژه تحقیقاتی از طرف دولت ایالات متحده تصور کرد که به‌وسیله یک پژوهشگر-کارگزار به رشته تحریر درآمده است. تا اینجا مشخص شد که نظریه از طرف چه کسی مطرح شده است. اما بخش دوم گزاره معروف کاکس هنوز بدون پاسخ باقی مانده است. یعنی نظریه برای چه چیزی یا چه هدفی مطرح شده است؟ به نظر می‌رسد هانتینگتون عموماً دو هدف را در نظریه برخورد تمدن‌ها به‌صورت مستتر مطرح می‌کند. این دو هدف احتمالاً دو پرسش بنیادی است که ایالات متحده برای دوره پس از جنگ سرد با آن مواجه بوده، و هانتینگتون می‌بایست برای این دو پرسش پاسخ‌های منطقی و کاربردی می‌یافت. این دو پرسش بنیادی از این قرار است:

با توجه به فروپاشی شوروی و از بین رفتن خطر کمونیسم چگونه می‌توان نظم سیاسی جدیدی را پی‌ریزی کرد که ایالات متحده موقعیت هژمونیک خود را در نظام بین‌الملل حفظ کند؟ چگونه می‌توان مجموعه غرب را یکپارچه نگه داشت و از گسیختگی احتمالی آن و احیاناً شکل‌گیری قطب رقیبی بنام اتحادیه اروپا با محوریت برلین - پاریس جلوگیری کرد؟ نظریه برخورد تمدن‌ها پاسخ نسبتاً مساعدی برای این دو پرسش بنیادی بود و جالب اینکه عنوان کتاب هانتینگتون «برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی» است و این امر می‌تواند نشانگر ایدئولوژیک بودن<sup>۱</sup> و پروژه‌ای بودن ماهیت

---

خارجه آمریکا و بنیانگذار مجله «فارن افرز» بوده است. آثار وی نیز عبارتند از: «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی»، «موج سوم دموکراسی در پایان سده ۲۰»، «چالش‌های هویت در آمریکا»، «چند جهانی شدن - گوناگونی فرهنگی در جهان کنونی» و «برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی» از جمله تحقیقات آکادمیک وی به‌شمار می‌روند.

۱. واژه ایدئولوژیک را انعکاس‌گرایان در رد دیدگاه‌های پوزیتیویستی بکار می‌برند و منظور از آن وجود برنامه و مأموریتی خاص در پشت هر نظریه است که مانع از بی‌طرف بودن آن نظریه می‌شود.



این کتاب باشد. اما سؤال مهمی که در زمان نگارش مقاله برخورد تمدن‌ها و بعد کتاب برخورد تمدن‌ها احتمالاً نادیده گرفته شده بود این است که اگر برخورد تمدن‌ها به پارادایم حاکم در رفتارهای سیاسی و نظامی بین‌المللی تبدیل شود، آیا ابهام اول (پرسش بنیادی اول) واقعاً برطرف می‌شود یا اینکه برعکس موقعیت هژمونیک ایالات متحده با چالش جدی‌تری مواجه می‌گردد؟ چرا که فرض جنگ تمدن‌ها بر یکپارچگی دنیای اسلام و اتحاد احتمالی آن با تمدن کنفوسیوسی بود، و این به طریق اولی یعنی شکل‌گیری یک بلوک مهم قدرت که نه تنها هژمونی آمریکا را به چالش می‌طلبد بلکه زمینه را برای تبدیل چین به یک قدرت هژمون فراهم می‌سازد. پس در عمل چه باید کرد که نظریه برخورد تمدن‌ها نتیجه عکس ندهد؟ اگرچه پاسخ دقیق به این تردید و گمانه مشکل است؛ اما این نگرش، به سهم خود، آغازی برای فعال کردن شکاف‌های اجتماعی از جمله شکاف‌های فرقه‌ای در قلمرو تمدن اسلامی بوده است.

### ۳. روش‌شناسی

#### ۳-۱. تعریف مفاهیم

**نظریه برخورد تمدن‌ها:** برخورد تمدن‌ها و تجدید نظم جهانی، در مقاله‌ای که در سال ۱۹۹۳ توسط ساموئل هانتینگتون ارائه گردید که فرضیه جدید نظم نوین جهانی پس از جنگ سرد است. اختلافات ایدئولوژیک، قبل از پایان جنگ سرد باعث جدایی جوامع گردیدند. نظریه اصلی هانتینگتون مبنی بر این مسئله است که مهم‌ترین تمایزات بین مردم را ناشی از مسائل فرهنگی می‌داند و مسائل ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی را اثرپذیر نمی‌داند. از این رو برخورد در مرزهای فرهنگی رخ می‌دهد و الگوهای یکپارچگی و انسجام را می‌توان در مرزهای فرهنگی پیدا نمود (Huntington, 1997).

**فرقه‌گرایی:** فرقه در تعریف ماکس وبر، به عنوان تشکیلاتی که عدالت و ستمگری را ضرورتاً در برداشته و به عنوان انشعابی بین کلیسا و فرقه مشخص می‌گردد تعریف شده است. به طور کلی فرقه‌گرایی ناشی از تحلیل افراطی و تفریطی افراد از مبنای سازمان

دینی بوده است مه اعتراضات تقابل با تعالیم، مناسک و شرایط سازمانی است (Berger, 1954).

**نظم سیاسی بین‌المللی:** نظم عبارت است از مجموعه‌ای از قوانین، هنجارها و نهادها که بر روابط میان بازیگران کلیدی در محیط بین‌المللی حاکم است. به عبارت دیگر نظم یک الگوی پایدار، ساختاریافته از روابط میان دولت‌ها می‌باشد که ترکیبی از هنجارها، نهادها و سازمان‌های سیاسی بین‌المللی یا رژیم‌ها می‌باشد (Ikenberry, 2001. P 23).

**همبستگی مکانیکی:** به معنای وابستگی متقابل عناصر مشابه اجزای همگن در یک کل اجتماعی است که فاقد تمایزات داخلی است. به عبارت دیگر همبستگی مکانیکی، همبستگی از راه همانندی است. وقتی این شکل از همبستگی بر جامعه مسلط باشد، افراد جامعه چندان تفاوتی با یکدیگر ندارند. آنان که اعضاء یک اجتماع واحد هستند، همانند هم و دارای احساسات واحدند؛ زیرا به ارزش‌های واحدی وابسته بوده و مفهوم مشترکی از تقدس دارند. جامعه از آن‌رو منسجم است که افراد آن هنوز تمایز اجتماعی پیدا نکرده‌اند. (استونز، ۱۳۷۹: ۷۹)

**همبستگی ارگانیکی یا اندامی:** که اجماع اجتماعی، یعنی وحدت انسجام‌یافته‌ی اجتماعی در آن، نشان‌دهنده‌ی نتیجه‌ی تمایز اجتماعی افراد با یکدیگر است. افراد، دیگر همانند نیستند؛ بلکه متفاوت‌اند؛ لزوم استقرار اجماع اجتماعی تا حدی نتیجه‌ی وجود همین تمایزها و تفاوت‌هاست. دورکیم همبستگی مبتنی بر تمایز اجتماعی افراد را به قیاس با اندام‌های موجود زنده، همبستگی اندامی می‌نامد؛ زیرا اندام‌ها، گرچه هر کدام وظیفه‌ی خاصی دارند و همانند نیستند، اما همگی آن‌ها برای حیات موجود زنده لازم‌اند و همین نیازمند بودن اعضا به هم همبستگی آفرین است. (دورکیم، ۱۳۶۹)

#### ۴. مدل پژوهش

این تحقیق از نظر هدف بنیادی و از نظر نوع تحقیق جزو تحقیق‌های تحلیلی تبیینی است. ابزار اصلی گردآوری اطلاعات و روش تحقیق، کتابخانه‌ای است که در روش اول استفاده از منابع مکتوب و فیش‌نویسی و روش دوم پرسشنامه است. جامعه آماری

در روش دوم متشکل از کلیه متخصصین و کارشناسان مسائل مرتبط به موضوع بوده است و شامل ۲۷ سؤال در طیف لیکرت با ۵ گزینه‌ی (کاملاً موافقم، موافقم، تا حدودی موافقم، مخالفم و کاملاً مخالفم) است که ۳ بعد فرهنگی-اجتماعی و ارتباطاتی (سؤالات ۱-۹)، سیاسی-اقتصادی (سؤالات ۱۰-۱۶) و امنیتی (سؤالات ۱۷-۲۷) را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

### ۴-۱. روایی<sup>۱</sup>

به منظور تعیین روایی محتوایی پرسشنامه به روش کیفی، از ۹ نفر از افراد متخصص در زمینه روابط بین‌الملل و نخبگان امنیتی و مذهبی درخواست شد تا پس از مطالعه دقیق پرسشنامه، دیدگاه‌های خود را در به صورت کتبی ارائه نمایند. همچنین تأکید شد که در ارزیابی روایی محتوا، موارد رعایت دستور زبان، استفاده از کلمات مناسب، اهمیت سؤالات، قرارگیری سؤالات در جای مناسب خود و زمان تکمیل ابزار طراحی شده را مدنظر قرار دهند. نتایج ارزیابی متخصصان نشان داد که پرسشنامه از روایی لازم برخوردار است. همچنین به منظور ارزیابی روایی محتوایی پرسشنامه به صورت کمی، از روش نسبت روایی محتوا<sup>۲</sup> استفاده شد. روال کار به این صورت بود که از ۹ نفر از متخصصان در زمینه روابط بین‌الملل و نخبگان امنیتی و مذهبی خواسته شد تا هر یک از سؤالات پرسشنامه را بر اساس طیف سه‌بخشی لیکرت شامل: الف- ضروری، ب- مفید اما غیر ضروری و ج- غیر ضروری طبقه‌بندی کنند. پس از دریافت نظرات کارشناسان، با استفاده از فرمول:  $CVR = \frac{Ne-N/2}{N/2}$  و جدول لوشه<sup>۳</sup>، پرسش‌هایی که نسبت روایی محتوای بالاتر از ۰/۷۸ دارند در پرسشنامه حفظ و بقیه حذف می‌شوند. نتایج نشان داد که تمامی سؤالات نسبت روایی محتوایی بالاتر از ۰/۷۸ دارند. همچنین شاخص کلی نسبت روایی محتوایی نیز ۰/۸۴ محاسبه گردید که نشانگر روایی محتوایی مطلوب پرسشنامه است.

۱. Validity

۲. Content validity ratio

۳. Lawshe

#### ۴-۲. پایایی<sup>۱</sup>

به منظور تعیین پایایی پرسشنامه از ضریب آلفای کرونباخ استفاده شد. مقادیر به دست آمده از آلفای کرونباخ برای هر یک از ابعاد پرسشنامه و کل پرسشنامه به شرح جدول ذیل است:

جدول ۱۰ نتایج پایایی پرسشنامه و ابعاد آن

| ابعاد                        | تعداد سؤالات | ضریب آلفای کرونباخ |
|------------------------------|--------------|--------------------|
| فرهنگی - اجتماعی و ارتباطاتی | ۹            | ۸۸/۰               |
| سیاسی - اقتصادی              | ۷            | ۹۰/۰               |
| امنیتی                       | ۱۱           | ۹۲/۰               |
| کل مقیاس                     | ۲۷           | ۹۴/۰               |

مقادیر به دست آمده از آلفای کرونباخ بیانگر آن است که هر یک از ابعاد پرسشنامه از سازگاری درونی خوبی برخوردار است بنابراین پایایی این مقیاس پذیرفته می‌شود.

#### گستره اقتضای نظم سیاسی بین‌المللی

نظم سیاسی بین‌المللی یکی از پر ابهام‌ترین مباحث در رشته روابط بین‌الملل است چراکه اساساً این مبحث در ادبیات روابط بین‌الملل به صورت ناقص و یا در ارتباط با سایر موضوعات و به صورت سلیقه‌ای مورد استفاده قرار گرفته است. بنابراین تعریف ساده و واحدی از نظم سیاسی بین‌المللی وجود ندارد.

در نظریات مختلف عده‌ای بجای اینکه به تعریف نظم بپردازند به مکانیسم‌های ایجادکننده نظم پرداخته‌اند و نظم را در پرتوی این مکانیسم‌ها توضیح داده‌اند. به عنوان مثال آن‌ها نظم را به سه بخش تقسیم کرده‌اند: نظم اقتصادی - مالی که به وسیله نهادهای برتون و وودز شکل گرفته است، نظم امنیتی - نظامی که به وسیله پیمان نظامی

<sup>۱</sup>. Reliability

ناتو و سایر نهادهای نظامی دوجانبه و چندجانبه با مشارکت ایالات متحده شکل گرفته، و نظم سیاسی که به وسیله سازمان ملل ایجاد شده است. (رضایی، ۱۳۸۹: ۱۸۹)

در این راستا نظریه سازه‌انگاری معتقد است این مکانیسم‌ها "ساخته" شده‌اند (Guzzini, 2000: 147). نظریه‌های انتقادی به دنبال این هستند که مکانیسم‌ها توسط چه کسی یا کسانی به وجود آمده‌اند؟ (Morrow, 1994) بدون تردید همه این‌ها در چارچوب نظمی به وجود آمده‌اند که غرب - محور است و غرب ناچار است برای بقای آن بکوشد (تلاش برای حفظ نظم که ما در این مقاله از آن به عنوان اقتضائیات نظم یاد کرده‌ایم). نظریات رئالیستی نیز بر این باورند که دولت مسلط یا هژمون (امریکا) نظم را به وجود می‌آورد و آن را حفظ می‌کند. (Gilpin, 1989)

در همین حال نظم سیاسی بین‌المللی را "تدبیر ترتیبات میان دولت‌ها" نیز تعریف کرده‌اند. وقتی این تعریف مختصر را کالبدشکافی کنیم سه جزء از آن بیرون می‌آید: ساختار نظم، کارکرد نظم، و ماهیت یا محتوای نظم. منظور از ساختار، نحوه توزیع قدرت و نفوذ میان دولت‌هاست. از این منظر ممکن است تدبیر ترتیبات میان دولت‌ها تحت تأثیر یک یا دو یا چند قطب قدرت اتخاذ شود.

دومین جزء نظم کارکرد آن است. کارکرد نظم مترادف با "قواعد بازی" است و منظور از قواعد بازی آن است که دولت‌ها چگونه نسبت به یکدیگر عمل (رفتار) می‌کنند. این قواعد یا ترتیبات در سطح بین‌المللی توسط دولت‌ها به‌ویژه دولت یا دولت‌های قدرتمند برای ارتقای منافع و اهدافشان ایجاد می‌شوند و ممکن است مثل حقوق بین‌الملل، معاهدات بین‌المللی، سازمان‌های بین‌المللی، و اتحادها رسمی باشند و یا مثل اصول، هنجارها، و ارزش‌های مورد قبول یا مشروعیت بخش به رفتارها غیررسمی باشند. در هر صورت نظم از هر نوعی که باشد بر رفتار دولت‌ها تأثیرگذار است.

سومین جزئی نظم ماهیت یا محتوای آن است. محتوای نظم بشدت با دولت یا دولت‌هایی که آن را به وجود می‌آورد مرتبط است. به عبارت دیگر محتوای نظم را دولت‌های به وجود آورنده آن تعیین می‌کنند. از آنجا که نظم موجود یک نظم غرب -

محور است محتوای آن نیز عبارت است از حقوق بشر (فرهنگی - اجتماعی)، دموکراسی (سیاسی)، اقتصاد بازار (اقتصادی). (Ikenberry, 1999).

در شرایط فعلی به‌رغم دیدگاه‌های مختلف، ساختار نظم بین‌المللی تک‌قطبی (ایالات متحده) است و ترتیبات میان دولت‌ها توسط این قطب تنظیم می‌شود. به‌عبارت‌دیگر دوری و نزدیکی یا دوستی و دشمنی کشورها بشدت از "میل" یا "بی‌میلی" امریکا به یک کشور تأثیر می‌پذیرد. به‌عنوان مثال در قضیه "برجام" به‌رغم آنکه یک سند رسمی است کمتر کشوری به‌استثنای روسیه و چین آن‌هم در محدوده‌های خاص بدون چراغ سبز ایالات متحده حاضر به همکاری با ایران است، کارکرد نظم موجود ادامه نظمی قلمداد می‌شود که پس از جنگ جهانی دوم با محوریت ایالات متحده شکل گرفت. این نظم دربرگیرنده شماری از سازمان‌های بین‌المللی چندجانبه مثل سازمان ملل، ناتو، اتحادیه اروپا، نهادهای برتون و وودز (بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی) و نیز شماری از توافقنامه‌های بین‌المللی مثل پیمان منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، پیمان منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای، و اعلامیه جهانی حقوق بشر است. این نظم به‌رغم شک بزرگ ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی همچنان به قوت خود باقی است و تقریباً تمامی کشورهای جهان خود را به آن متعهد می‌دانند و تخطی از آن مجازات‌هایی به همراه دارد. بعلاوه تمامی این مکانیسم‌ها کارکردهایی را انجام می‌دهند که نظام سرمایه‌داری غرب اقتضا می‌کند و لذا امروزه ایالات متحده خود را متعهد می‌داند بنام "ارزش‌های بشری" این نهادها را حفظ کند و هرگونه تحول ساختاری در این نهادها بدون نظر ایالات متحده و بدون در نظر داشت اقتضائات نظام سرمایه‌داری امکان‌پذیر نیست. در همین حال بعضی از دیدگاه‌های اسلام سیاسی نسبت به شأن نزول و ماهیت کارکردی نهادهای نظم جهانی اعتراض دارند و درصدد اصلاح و دریک نگاه رادیکال‌تر ویران ساختن آن و بر پا کردن ساختارهای عادلانه‌تری بجای آن‌ها هستند، و از نظر محتوی با توجه به تعریف بوش پدر از نظم نوین جهانی و تأکید او بر آرزوی جهانی بشریت و شاخص‌های آن (ارزش‌هایی که وی آن را بشری قلمداد کرد حال آنکه اغلب متعلق به بخشی از جامعه

بشری یعنی جوامع غربی است) و دیگری معرفی ایالات متحده به عنوان قدرت هژمون و تنها کشور توانمند برای حمایت از آرزوی جهانی بشریت به این مهم می‌رسیم که ایالات متحده آمریکا نقش مؤثری در به وجود آوردن و حمایت از این نظم به عمل آورده و به همین دلیل می‌توان آن را یک نظم آمریکایی دانست.

**جدول ۱۱ نظم مبتنی بر قدرت در مقابل نظم تحول آفرین**

| تحول آفرین (عمومی)   | مبتنی بر قدرت (آمریکایی)  |
|--|---|
| نظم راهی برای فراتر رفتن از زور طلبی و مدیریت روابط با همه‌ی دولت‌هاست.                            | نظم راهی برای هماهنگی با متحدان و تعادل مؤثرتر علیه رقیبان است. نظم با دشمنان یا توافقی و ضعیف یا تحمیل شده و زورگویانه است.                  |
| دولت‌ها می‌توانند ارزش‌های مشترک را گسترش دهند، و نهادها می‌توانند به‌طور گسترده توجیه‌پذیر باشند. | ایالات متحده از طریق مؤثر واقع‌شدن داخل نهادهایی که با مسامحه محدودکننده هستند، به قدرت‌ش مشروعیت می‌بخشد.                                    |
| دولت‌ها هنگامی که مغایر با هنجارها و قواعد مشترک عمل می‌کنند، نظم را برهم می‌زنند.                 | دولت‌ها هنگامی که برخلاف منافع آمریکا عمل کنند، نظم را برهم می‌زنند.  |
| نظم صرفاً منعکس‌کننده‌ی منافع هژمون نیست، بنابراین پیدایش قدرت‌های جدید این چنین برهم زننده نیست.  | پیدایش قدرت‌های جدید، نظم بین‌المللی جدیدی را با خود می‌آورد که منعکس‌کننده‌ی منافع هژمون جدید است، نه هرگونه جامعه‌ی هدف یا ارزش‌های اجتماعی |

به عبارت دیگر و با توجه به تعریف و تفسیری که از نظم دادیم ساختار نظم "ساختار هژمونیک" است. کارکرد نظم یا قاعده بازی برای چنین نظامی "سلطه" است (از این منظر کارکرد مکانیسم‌هایی که در سطور پیش نام بردیم سلطه‌اند) و چراغ راهنمای هژمون در این نظم منافع ملی خود و متحدین است. (Gilpin, 1981) در چنین شرایطی قدرت هژمون از قدرت‌ش برای سازمان‌دهی روابط میان دولت‌ها استفاده می‌کند (تدبیر ترتیبات میان دولت‌ها) و می‌تواند دولتی را در بازی شرکت دهد یا ندهد. بقول والتز

چنین دولتی هم قاضی است و هم مجری. (Waltz, 1959: 113). این نظم اصطلاحاً نظم مبتنی بر قدرت خوانده می‌شود که در مقابل نظم تحول‌آفرین قرار می‌گیرد. بنابراین می‌توان گفت که آنچه به‌عنوان روندهای کلی در نظام بین‌الملل می‌گذرد تابع یک اراده سیاسی است و در چارچوب یک برنامه خاص که نظم سیاسی خوانده می‌شود اتفاق می‌افتد. از این منظر فرقه‌گرایی در دنیای اسلام نیز از منظر این نظم تبعیت می‌کند و امری اتفاقی یا خارج از اراده نظم نیست.

### فرقه‌گرایی در راستای اقتضای نظم سیاسی بین‌المللی

در چارچوب نظریه مورد بحث، باید یادآور شد وحدت دنیای اسلام و تمدن کنفوسیوسی می‌توانست هژمونی آمریکا را به شدت تحت تأثیر قرار دهد و این برای دنیای لیبرال دموکراسی یک خطر جدی محسوب می‌شد. بنابراین آمریکا برای حفظ موقعیت هژمونیک خود به مجموعه اقداماتی روی آورد تا هم در عمل محصول نظریه هانتینگتون را درو کند یعنی برای حفظ موقعیت هژمون خود در پرتوی یک تهدید جدید بنام اسلام تلاش نماید و هم مدیریت فعالانه‌ای را برای کاهش آسیب‌پذیری‌های احتمالی در پیش گیرد یعنی جلوگیری از خطر و پیامدهای ناشی از برخورد تمدنی اسلام و مسیحیت که تبعات سنگینی برای هژمونی آمریکا و نظم سیاسی بین‌المللی موجود به همراه می‌داشت. به این منظور حادثه یازده سپتامبر که به‌ظاهر یک اتفاق تلخ بود اما فرصت مغتنمی فراهم آورد تا آمریکا برای پر کردن خلأ عملی ناشی از نظریه هانتینگتون دو اقدام را توأمان در دستور کار قرارداد:

**امنیتی کردن محیط بین‌الملل:** از یک طرف به بهانه حادثه یازده سپتامبر که واشنگتن خواستگاه آن را دنیای اسلام می‌پنداشت و تحلیل‌گران آن را نشانه‌ای از جنگ تمدن‌ها و تحقق نظریه هانتینگتون تفسیر می‌کردند، به بسیج نیروهای غرب - محور علیه تروریسم مبادرت ورزید. این مهم اگرچه نوعی رویارویی را بین تمدن اسلامی و غربی به ذهن متبادر می‌کرد اما فرصتی بود تا آمریکا بتواند با امنیتی کردن محیط بین‌الملل موقعیت هژمونی خود را که در دوره پس از جنگ سرد یک دغدغه سیاسی برای این کشور بود، تثبیت نماید (تحقق بخشی از سناریویی که نظریه جنگ



تمدن‌ها ترسیم کرده بود). از این منظر و به‌عنوان یک اقدام تدافعی امریکا به افغانستان حمله کرد و در یک نقطه استراتژیک که پیش‌از این دور از دسترس امریکا باقی‌مانده بود یعنی جنوب آسیا و آسیای مرکزی با مرکزیت افغانستان حضور و نفوذ پیدا کرد. بعد از این نیز به بهانه حمله به عراق استراتژی جنگ پیش‌دستانه را تثبیت کرد و به همین شکل به بهانه ایران و کره شمالی طرح سپر دفاع موشکی را به اجرا درآورد.

**درونی کردن جنگ در دنیای اسلام:** امریکا برای آسیب‌پذیری کمتر و موفقیت بیشتر این اقدام مدیریتی را انجام می‌داد. به‌عبارت‌دیگر امریکا با مجموعه‌ای از نیروهای جهادی خودساخته مواجه بود که سرمنشأ آن القاعده بود که امریکا برای به‌زانو درآوردن اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان به وجود آورد و هیلاری کلینتون هم در خاطرات خود بنام "انتخاب‌های سخت" (کلینتون، ۱۳۹۴) و هم در سومین روز از کنگره حزب دمکرات در ششم مردادماه ۱۳۹۵ در پاسخ به انتقادات دونالد ترامپ کاندیدای ریاست جمهوری امریکا از حزب جمهوری‌خواه به آن اعتراف کرد و قبل از آن نیز بی‌نظیر بوتو نخست‌وزیر وقت پاکستان صراحتاً از آن پرده برداشت. این نیروها این بار بجای آنکه متحد امریکا باشند به تهدیدی جدی علیه این کشور تبدیل شده و حادثه یازده سپتامبر را به وجود آورده بود. امریکا می‌بایست توجه این نیروها را از "خود" به "دیگری" معطوف می‌ساخت و از قضا به دلیل بسترهای اجتماعی موجود در دنیای اسلام یعنی وجود زمینه‌های فرقه‌ای شرایط برای تحقق این استراتژی فراهم بود. بدین ترتیب جنگ بین دو نیروی جهادی یا آنچه امریکا آن‌ها را نیروهای رادیکال شیعه و سنی (تروریسم) می‌خواند (حزب‌الله لبنان، عراق، یمن و... تحت حمایت ایران و القاعده، جبهه‌النصره، داعش و... تحت حمایت عربستان) آغاز شد. پیش‌از این امریکا این الگو را در افغانستان تحت عنوان "تئوری جنگ مجاهد علیه مجاهد" تجربه کرده بود. بدین معنی که واشنگتن پس از سرنگونی حکومت کمونیستی در افغانستان و متأثر از آن فروپاشی شوروی، برای جلوگیری از روی کار آمدن یک دولت اسلامی در افغانستان که واشنگتن تصور می‌کرد از ایران الگو می‌پذیرد، مجاهدین افغانستان را در قالب شکاف‌های قومی در مقابل یکدیگر قرارداد و نتیجه آن تحلیل رفتن قدرت

مجاهدین و استقرار حکومتی غرب - محور در افغانستان بود. این الگوی کوچک اکنون در محیط بزرگ‌تری بنام دنیای اسلام در حال تکرار است. آنچه مشخص است امریکا شکل رویارویی با دنیای اسلام را عوض کرده است و این بخشی از فرایند مدیریت منازعه توسط این کشور است. به عبارت دیگر باید گفت رویارویی امریکا با دنیای اسلام از حالت احتمالی متعارف و یا غیرمتعارف که برای امریکا بسیار هزینه‌بردار است (مشکلی که در نظریه هانتینگتون نادیده گرفته شده بود) به منازعه دون متعارف تغییر داده است.

### بازنمایی درونی سازی برخورد تمدن‌ها به جنگ فرقه‌ای

با اینکه به نظر می‌رسد با توضیحات فوق تا حدی به نتیجه‌گیری زود هنگام این مقاله نزدیک شدیم، جا دارد برای روشن‌تر شدن بیشتر موضوع از ابزارهای نظری دیگری استفاده کنیم. در تجزیه و تحلیل بحران جهان اسلام (به مفهومی که در این مقاله مدنظر است) رسانه‌های غربی بیشتر از آن به عنوان "نزاع مذهبی" یا جنگ فرقه‌ای یاد کرده‌اند و کمتر نقش سایر عوامل از جمله نقش "الزامات نظم سیاسی بین‌المللی" را مورد توجه قرار داده‌اند. حال آنکه با توضیحات بالا مشخص شد که ماهیت منازعه موجود به شکل دیگری است و این دقیقاً به دلیل نقش مؤلفه بازنمایی و به کارگیری آن توسط نویسندگان و گویندگان وسایل ارتباط جمعی است. به عبارت دیگر این بزرگنمایی (تلقی بحران موجود در دنیای اسلام به جنگ فرقه‌ای) و این کوچک‌نمایی (نادیده گرفتن نقش الزامات نظم سیاسی بین‌المللی) در چارچوب مفهوم بازنمایی قابل توضیح است. برای اثبات این مدعا کافی است جهت توصیف شرایط جاری دنیای اسلام دو کلیدواژه "فرقه‌گرایی" و "نظم سیاسی بین‌المللی" را در اینترنت جستجو کنید. برای واژه اول هزاران نوشتار و برای واژه دوم به ندرت مقاله یا گزارشی در اختیار قرار می‌دهد. این به معنی آن است که مسائل موجود در دنیای اسلام فقط جنبه فرقه‌ای داده و عوامل بیرونی و به‌ویژه نظم سیاسی بین‌المللی را در آن دخیل ندانسته‌اند.

برای روشن کردن موضوع ابتدا بحث مختصری را درباره مفهوم بازنمایی صورت می‌دهیم و آنگاه وارد مصادیق می‌شویم در بسیاری از متون "حقیقت" با مفاهیمی

همچون واقعیت، امر واقع، و یا جهان خارج یکسان و گاهی اوقات متفاوت در نظر گرفته شده‌اند. ما در این پژوهش بدون آنکه زیاد وارد جزئیات شویم آن‌ها را یکسان و هم‌معنا در نظر گرفته‌ایم چرا که هدف از به‌کارگیری مفهوم بازنمایی در این مقاله تفهیم این نکته کلی است که در بسیاری از مواقع بین آنچه هست (حقیقت یا واقعیت) و آنچه ممکن است از طریق زبان القا شود (بازنمایی) تفاوت وجود دارد... دیدگاه استوارت هال درباره بازنمایی می‌تواند در روشن کردن موضوع مفید باشد. هال نظریات بازنمایی را در سه طبقه‌بندی کلی قرار می‌دهد:

**نظریه‌های بازتابی:** در نگاه بازتابی، ادعا بر این است که زبان به شکل ساده‌ای بازتابی از معنایی است که از قبل در جهان خارجی وجود دارد. به عبارت دیگر رویکرد بازتابی معتقد است که کارکرد زبان مانند یک آینه، بازتاب معنای صحیح و دقیقاً منطبق از جهان است.

**نظریه‌های تعمدی:** در نگاه تعمدی یا ارجاعی گفته می‌شود که زبان صرفاً بیان‌کننده چیزی است که نویسنده یا نقاش قصد بیان آن را دارد. به عبارت دیگر در این دیدگاه، «کلمات» معنایی را که مؤلف قصد آن را دارد، با خود حمل می‌کنند.

**نظریه‌های برساختی:** نگاه برساختی به بازنمایی مدعی است که معنا «در» و «به‌وسیله» زبان ساخته می‌شود. هال رویکرد سوم را منطبق با ویژگی عمومی و اجتماعی زبان می‌داند. بر مبنای این رویکرد، چیزها هیچ معنای خودبسنده‌ای ندارند بلکه ما، معانی را می‌سازیم و این عمل را به‌واسطه نظام‌های بازنمایی مفاهیم و نشانه‌ها انجام می‌دهیم. (Hall, 1997: 24-25) از برداشت هال می‌توان استنباط نمود که از گذشته‌های دور همواره در خصوص اینکه "چه چیزی واقعیت دارد و چه چیزی برساخته است"، مورد بحث فلاسفه و اندیشمندان علوم اجتماعی بوده است. افلاطون (نظریه مثل)، ارسطو (نظریه میمسیس)، کانت (دوگانه فنومن و نومن)، نیچه (سه استعاره بینا ذهنی)، ادرنو (ابژه و سوژه)، ویتکنشتاین (نظریه تصویری زبان)، گرامشی (نظریه عرف عام)، فوکو (نظریه گفتمان)، و... همگی در این خصوص بحث‌های مفصلی داشته‌اند.

آنچه می‌تواند بحث مقاله حاضر را به مبحث بازنمایی گره زند نقش رسانه در بازنمایی پدیده‌ها (اخبار و تحولات) است. به‌طور خلاصه رسانه‌ها "میانجی" هستند که بین ابژه و سوژه قرار دارند و این بدان معنی است که آنچه وارد ذهن مخاطب می‌شود محصول فراوری شده‌ای است که رسانه‌ها تدارک دیده‌اند. پس نمی‌توان انتظار داشت آنچه رسانه‌ها می‌گویند همان واقعیت یا امر واقع باشد بلکه ممکن است برساخته‌ای (نگاه برساختی) از طرف رسانه باشد. فرهنگ لغات مطالعات رسانه‌ای و ارتباطی، ارتباط رسانه و بازنمایی را این‌گونه توصیف می‌کند: کارکرد اساسی و بنیادین رسانه‌ها عبارت است از بازنمایی واقعیت‌های جهان خارج برای مخاطبان و اغلب دانش و شناخت ما از جهان به‌وسیله رسانه‌ها ایجاد می‌شود و درک ما از واقعیت به‌واسطه و به میانجی‌گری روزنامه‌ها، تلویزیون، تبلیغات و فیلم‌های سینمایی و... شکل می‌گیرد. رسانه‌ها، جهان را برای ما تصویر می‌کنند. رسانه‌ها این هدف را با انتخاب و تفسیر خود در کسوت دروازه‌بانی و به‌وسیله عواملی انجام می‌دهند که از ایدئولوژی اشباع هستند. آنچه ما به‌مثابه یک مخاطب از آفریقا و آفریقایی‌ها، صرب‌ها و آلبانیایی‌تبارها، اعراب و مسلمانان و... می‌دانیم ناشی از تجربه مواجهه با گزارش‌ها و تصاویری است که به‌واسطه رسانه‌ها به ما ارائه شده است. از آنجائی که نمی‌توان جهان را با تمام پیچیدگی‌های بی‌شمار آن به تصویر کشید، ارزش‌های خبری، فشارهای پروپاگاندا، تهییج، تقابل (که ما را از دیگران جدا می‌سازد) یا تحمیل معنا در قالب مجموعه‌ای از پیچیدگی‌های [فنی و محتوایی] ارائه می‌دهند. بر این اساس بازنمایی عنصری محوری در ارائه تعریف [از واقعیت] است. (Watson and Hill, 2006: 248).

### ضعف همبستگی اجتماعی: زمینه‌های فرقه‌گرایی

این بخش و بخش بعدی ما را به‌سوی حل مسئله رهنمون می‌سازد. موضوع شکاف‌های اجتماعی یکی از مباحث اصلی جامعه‌شناسی است و به دو نوع ساختاری و تاریخی تقسیم‌بندی می‌شود. شکاف‌های مذهبی و فرقه‌ای که موضوع اصلی مقاله حاضر است، از جمله شکاف‌های تاریخی است. این نوع شکاف‌ها حاصل سرنوشت

تاریخی یک کشور هستند، ضرورت ساختاری ندارند و تحولات و تصادف‌های تاریخی در تکوین آن‌ها در جامعه مؤثرند.

یکی از اندیشمندانی که بر روی شکاف‌های اجتماعی در حوزه جامعه‌شناسی مطالعات مهمی را انجام داده امیل دورکیم فرانسوی است. (دورکیم، ۱۳۷۳) دورکیم معتقد به دو نوع همبستگی است: یکی همبستگی موسوم به ساختگی یا مکانیکی و دیگری همبستگی موسوم به اندامی یا ارگانیکی. (ارون، ۱۳۷۲: ۳۴۵) وی جوامع ابتدایی (بدوی)، اولیه (سنتی)، دیرین (بی‌خط) و قطاعی (تیره‌ای) را دارای همبستگی مکانیکی یا ساختگی می‌داند. در چنین جوامعی اگر واحدهای اجتماعی یکدست (یعنی به لحاظ قومی، نژادی، مذهبی و... یکپارچه باشند) باشد درجه بالایی از همبستگی میان آن‌ها حکم‌فرما خواهد بود. اما اگر در یک واحد سرزمینی گروه‌های اجتماعی با هویت‌های قومی و نژادی و مذهبی مختلف زندگی کنند بر هر یک از این گروه‌ها همبستگی مکانیکی جداگانه‌ای حکم‌فرما خواهد بود که ممکن است بجای ثبات و پایداری اجتماعی و سیاسی و امنیتی، آن جامعه را دستخوش انواع ناملایمات کند.

همبستگی اجتماعی در جوامع ارگانیکی از ثبات و پایداری بالایی برخوردار است و حتی اگر جامعه موجود از هویت‌های قومی و نژادی و مذهبی مختلفی تشکیل شده باشد الزامات فنی و ضرورت‌های تقسیم کار که وابستگی پیچیده‌ای را میان آن‌ها به وجود آورده، باعث تمایل اعضا به همکاری و همگرایی با یکدیگر می‌شود. در واقع به همان میزان که در همبستگی مکانیکی اعضا هویت یا وجدان جمعی خود را در "گروه" می‌بینند در همبستگی ارگانیکی اعضا هویت و وجدان جمعی خود را در "ملت" می‌بینند.

در این مقاله اغلب کشورهای اسلامی به‌ویژه کشورهای غربی که درگیر فرقه‌گرایی هستند به‌عنوان کشورهای غربی در نظر گرفته شده که همبستگی مکانیکی بر آن‌ها حاکم است. این کشورها به لحاظ اجتماعی چند پارچه‌اند و اعضای هر بخش از اجتماع فقط خود را متعلق به آن بخش می‌داند و هویت خویش و وجدان جمعی خود را در آن بخش جستجو می‌کند. در این جوامع مسئله چیستی خود (هویت) فقط در مقابل دیگری معنی

می‌یابد. بنابراین هر پارچه اجتماعی در صدد تحمیل خود به دیگری است و در مقابل، طرف دیگر مطلقاً چنین دیدگاهی را نمی‌پذیرد و این سرآغاز درگیری، منازعه، و خشونت است. متأسفانه در این قبیل جوامع خوی "انتقام‌جویی" بر خوی "تساهل و مدارا" غلبه دارد و لذا برخلاف همبستگی ارگانیکی، امکان تحمل یکدیگر به پایین‌ترین حد تنزل می‌یابد.

به همین دلیل است که در عراق دوره صدام حسین، اقلیت سنی بر اکثریت شیعه با قدرت تمام حکومت می‌کرد و کمترین حقوقی برای شیعیان قائل نبودند و اکنون نیز در صدد احیا و استمرار روند قبلی به شیوه مسلحانه‌اند. در بحرین نیز الگوی مشابهی حاکم است. اقلیت اهل سنت در بحرین به شکل کاملاً تبعیض‌آمیز بر اکثریت شیعه حکومت می‌راند و هرگونه مطالبه و تقاضای عدالت‌طلبانه را بشدت سرکوب می‌کند. برعکس در سوریه اقلیت شیعه بر اکثریت اهل سنت حکمرانی می‌کند و شکی نیست که در کنار مسائل دیگر، منازعه جاری برای دگرگون ساختن این روند است. در عربستان سعودی اقلیت شیعه در خفقان محض بسر می‌برد و اکثریت اهل سنت هیچ سهمی از قدرت برای آن‌ها قائل نیستند. در افغانستان تا دو دهه پیش با اندکی تفاوت وضعیت مشابه بحرین و عربستان حاکم بود و در کشوری مثل پاکستان نیز الگوی عربستان و بحرین با اندکی تفاوت هنوز حکم فرماست. در سایر کشورهای جهان اسلام نیز الگوهای رفتاری مشابهی با آنچه گفته شد وجود دارد.

یکی از دلایل اصلی این مهم وجود همبستگی مکانیکی در این جوامع است. این جوامع هنوز به درجه‌ای از رشد و بلوغ و صنعتی شدن نرسیده‌اند که فرهنگ ارگانیکی ناشی از تقسیم کار بر آن‌ها حکم فرما شود و "حب قبیله و قومیت و مذهب" جای خود را به "ملیت و ناسیونالیسم" دهد. هنوز مواردی مثل اختلاف شیعه و اهل سنت بر سر جانشینی پیامبر، مخالفت با صلح حدیبیه، ممانعت از خطابه پیامبر اکرم (ص) در حجه الوداع، تخلف از لشکر اسامه، و حادثه موسوم به روز پنج‌شنبه در کنار مسائلی همچون حب ریاست همراه با تعصبات قبیله‌ای، جمود فکری در فهم شریعت، اختلاف بر سر منبع نقل روایت از رسول اکرم (ص)، احبار و راهبان، و... خمیرمایه فکری نخبگان

سیاسی و اجتماعی در دنیای اسلام را تشکیل می‌دهد و مبنای رفتار آن‌ها با یکدیگر می‌باشد.

به نظر می‌رسد مادامی که این گونه همبستگی مکانیکی بر جوامع اسلامی حاکم باشد شاهد درگیری‌های فرقه‌ای (به صورت طبیعی و داخلی و یا به صورت ساختگی و هدایت شده از خارج) در این جوامع خواهیم بود مگر اینکه تا رسیدن به یک جامعه صنعتی و مدرن با حاکمیت تقسیم کار اجتماعی به عنوان مبنای رفتار اجتماعی و سیاسی، نوعی دموکراسی انجمنی آن گونه که در ادامه بحث خواهیم گفت را پذیرا شوند. دموکراسی انجمنی فقط یک راه حل میان مدت است و تنها می‌تواند تا رسیدن به همبستگی ارگانیکی و دموکراسی موقتاً مبنای عمل قرار گیرد.

### دموکراسی انجمنی: راهی میانه

تلاش برای غلبه بر منازعات به ویژه منازعات قومی و مذهبی ناشی از شکاف‌های اجتماعی یکی از موضوعاتی بوده که تحت عنوان کلی "الگوهای مدیریت قومی یا مذهبی" توجه اندیشمندان مختلف به ویژه جامعه شناسان را به خود جلب کرده است. تأکید ما در این مقاله بر دموکراسی انجمنی به عنوان راهی میانه است و در این مسیر دیدگاه ارند لیچپارت استاد علوم سیاسی آمریکایی که نخستین بار این مدل را مطرح کرد مبنای تحلیل قرار گرفته است. (Lijphart, 1999)

طبق نظر لیچپارت، دموکراسی انجمنی بر پایه‌ی چهار اصل استوار است: تشکیل دولت به وسیله‌ی یک «ائتلاف بزرگ»؛ وتوی متقابل یا قاعده «اکثریت متقارن»؛ سهمیه‌بندی به عنوان اساس نمایندگی؛ وجود میزان بالایی از خودمختاری برای هر بخش فرهنگی جامعه برای اداره امور داخلی‌اش. از دید وی دموکراسی انجمنی بیش از هر چیز به همکاری نخبگان به عنوان مشخصه‌ی اصلی مدیریت موفق درگیری در جوامع ناهمگون بستگی دارد. از دید او حتی اگر اختلافات عمیق بین گروه‌های اجتماعی وجود داشته باشد، برای آرام کردن درگیری، همکاری همگرایانه نخبگان شرط لازم و کافی است. در این رویکرد نخبگان یا رهبران گروه‌های درگیر مستقیماً بخش‌های مختلف اجتماعی را نمایندگی نموده و درصدد تکمیل و بهبود پیوندهای سیاسی در

مرکز هستند. به عبارت دیگر لیچپارت در تحلیل خود از دموکراسی انجمنی اهمیت زیادی برای نقش نخبگان قائل است و لذا تحقق هر کدام از چهار مؤلفه فوق را منوط به خصایص نخبگان سیاسی می‌داند. از دید لیچپارت هر گاه چنین مدلی از رفتار تحقق یابد امکان شکل‌گیری یک سیستم بر پایه دموکراسی انجمنی وجود دارد. (Lijphart, 1969)

خوشبختانه مدل دموکراسی انجمنی در بعضی از کشورهای اسلامی جواب داده و لذا می‌توان انتظار داشت در جاهای دیگری از دنیای اسلام و حتی غیر اسلام نیز مؤثر واقع شود. لبنان، افغانستان و عراق نمونه این وضعیت هستند. هر چند در هر سه کشور به رغم استقرار دموکراسی انجمنی هنوز اصطکاک‌هایی وجود دارد ولی می‌توان امیدوار بود نخبگان این کشورها با درک شرایط و ویژگی‌هایی که در خصوص آن‌ها گفته شد، بر چالش‌های کنونی فائق آیند و بتوان الگوی مشابهی در یمن، سوریه، بحرین، عربستان، و پاکستان اعمال نمود.

#### ۴. نتیجه‌گیری

##### ۴-۱. جمع‌بندی

در پاسخ به سؤال اصلی تحقیق، باید گفت: در تجزیه و تحلیل مسائل جاری دنیای اسلام ضمن توجه به سطوح تحلیل فردی، ملی، و منطقه‌ای، لازم است سطح تحلیل بین‌المللی یعنی اقتضائات نظم سیاسی بین‌المللی را مبنای اصلی قرارداد. نظم بین‌المللی فعلی ممکن است متأثر از مبانی نظری مختلف باشد اما بدون تردید نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون یک پایه اصلی آن است. در عرصه عمل یک وجه از نظریه هانتینگتون در شکل ظهور و بروز ائتلاف‌های سیاسی و نظامی مختلف برای جنگ علیه تروریسم خودنمایی می‌کند و این همان چیزی است که امریکا به بهانه آن درصدد تداوم بخشی به موقعیت هژمونی خود می‌باشد. وجه دیگر تلاش امریکا برای تثبیت این موقعیت که البته در نظریه هانتینگتون نادیده گرفته شده بود درونی سازی جنگ تمدن‌ها آن‌هم از حوزه‌ای است (دنیای اسلام) که محور اصلی رویارویی با تمدن غربی را تشکیل می‌دهد.



در پاسخ به سؤال اول فرعی تحقیق، با تجزیه و تحلیل پرسشنامه می‌توان گفت در دنیای اسلام فرقه‌های متعددی وجود دارد که بین آن‌ها در خصوص بعضی از مسائل اختلاف وجود دارد و از این منظر گفته می‌شود در هیچ دینی به اندازه دین اسلام فرقه وجود ندارد. این فرقه‌ها از دیرباز و به‌ویژه پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) وجود داشته و در بسیاری از مواقع درگیری‌های خونینی بین آن‌ها نیز رخ داده است. با این حال درگیری‌های جاری در دنیای اسلام را نمی‌توان بلافاصله و در نگاه اول جنگ فرقه‌ای نامید بلکه می‌توان فرقه‌گرایی را بستر و زمینه‌ای دانست که منازعات موجود در آن اتفاق می‌افتد. به عبارت دیگر شکاف‌های فرقه‌ای فقط زمینه‌ای برای رویارویی فرقه‌ای در دنیای اسلام است. مدیریت این رویارویی‌ها در جای دیگری و توسط دیگری و با اهداف دیگری است.

در پاسخ به سؤال دوم فرعی تحقیق، باید گفت با بودن زمینه‌ها و بسترهای لازم، امکان منازعه وجود دارد اما نباید فراموش کرد که برای فعال کردن یک بستر (و در این مقاله شکاف‌های فرقه‌ای) وجود محرک لازم است. این محرک یا محرک‌ها از دو منشأ سرچشمه می‌گیرد: یا داخلی است و به ساخت اجتماعی و سیاسی کشورها مربوط می‌شود و یا بیرونی است و از عواملی به‌غیر از مسائل داخلی کشورهای اسلامی (تمایلات فرقه‌گرایانه) ناشی می‌گردد.

در پاسخ به سؤال سوم فرعی تحقیق، با توجه به تجزیه و تحلیل پرسشنامه به نظر می‌رسد عامل بیرونی که از آن بنام "الزامات نظم سیاسی بین‌المللی" یاد کرده‌ایم، در نوشتارها و گفتارهای موجود کمتر مورد توجه قرار گرفته و این دقیقاً به دلیل نقش مؤلفه بازنمایی و به‌کارگیری آن توسط نویسندگان و گویندگان وسایل ارتباط جمعی است. در این راستا رسانه‌ها یک بازوی مهم برای ایالات متحده آمریکا جهت توجیه آن چیزی است که آمریکا انجام می‌دهد. بدیهی است امروزه غلبه رسانه‌ای در جهان با این کشور و متحدین آن است. این رسانه آنجا که لازم باشد بجای تجزیه و تحلیل عمیق رویدادها به سطحی کردن و ساده‌سازی آن‌ها می‌پردازند؛ کما اینکه بجای بکار بردن اصطلاح "درونی سازی جنگ تمدن‌ها" که حکایت از پروژه‌ای بودن آن دارد، با

تاکتیک بازنمایی، اصطلاح "جنگ فرقه‌ها" را که نوعی پروسه بودن را به ذهن متبادر می‌سازد، در توصیف منازعه جاری در دنیای اسلام بکار می‌برند. به‌طور کلی باید گفت این مقاله حاوی دو یافته کلی نظری و عملی است: یافته اول که یافته نظری پژوهش محسوب می‌شود آن است که پدیده‌ها، وضعیت‌ها، و روندها داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی قابل دست‌کاری و مدیریت هستند. در خصوص تحقیق حاضر باید گفت غرب و به‌ویژه ایالات متحده امریکا برای جلوگیری از وقوع جنگ تمدن‌ها به‌عنوان تفکر احتمالی غالب در دوره پس از جنگ سرد آن را به جنگ فرقه‌ای یا جنگ درون تمدنی تبدیل کرده است. یافته دوم که یافته کاربردی پژوهش محسوب می‌شود آن است که دنیای اسلام چاره‌ای ندارد جز اینکه راه‌حلی برای این عارضه پیدا کند. در حال حاضر تقسیم قدرت سیاسی متناسب با بافت اجتماعی نظیر آنچه در لبنان و افغانستان و عراق (به‌رغم تداوم بحران) اتفاق افتاده نزدیک‌ترین راه‌حل به نظر می‌رسد.

#### ۲-۴. پیشنهادات:

- اتخاذ سطح تحلیل بین‌المللی، چرا که تصویر روشن‌تری از منازعه موجود در دنیای اسلام به دست می‌آید.
- توجه آن دسته از نخبگان دنیای اسلام که نسبت به پروژه‌ای بودن تحولات جاری غافل‌اند و سوق دادن آن‌ها به سوی کاهش اختلافات و حل این بحران به شیوه‌های مسالمت‌آمیز
- درک عمیق و صحیح نخبگان دنیای اسلام از تحولات جاری و تلاش منطقی برای خاتمه دادن به آن و این چیزی است که در این مقاله از آن به "دموکراسی انجمنی" یاد کردیم.

منابع

- استونز، راب. (۱۳۷۹). متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، میردامادی، تهران: مرکز، چاپ اول.
- سآرون، ریمون. (۱۳۷۲). مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، پرهام، تهران: سهامی، چاپ سوم.
- چرنوف، فرد. (۱۳۹۰). نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل (مفاهیم و تفسیرهای متعارض)، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- دورکیم، امیل. (۱۳۶۹). درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، چاپ اول، تهران: انتشارات نقش جهان.
- دورکیم، امیل. (۱۳۷۳). قواعد و روش جامعه‌شناسی، ترجمه علیمحمد کاردان، چاپ پنجم، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- رضائی، علیرضا (۱۳۸۹). «الگوی روسیه از نظم در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد: نظم موازنه محور»، فصلنامه مطالعات سیاسی، ۷ بهار.
- کلینتون، هیلاری (۱۳۹۴). انتخاب‌های سخت، ترجمه امیر قادری، تهران: انتشارات ملیکان.
- Berger, P. L (1954). The sociological study of sectarianism. *Social Research*, 467-485.
- Bush, George (1991). "Address Before a Joint Session of the Congress on the State of the Union," January 29, 1991. Online by Gerhard Peters and John T. Woolley, the American Presidency Project. <http://www.presidency.ucsb.edu/ws/?pid=19253>.
- Cox, Robert, W (1981). Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory, *Millennium* 10, No. 2 (June 1).
- Fukuyama, Francis (1992). The End of History and the Last Man, *New York: Free Press*, 2006, pp. xi, 43-51.
- Gilpin, Robert (1981). *War and Change in World Politics*, Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Guzzini, S (2000). A Reconstruction of constructivism in International Relations, *European Journal of International Relations*, 6:1477

Hall, Stuart (1997). The Work of Representation, In Cultural Representation and Signifying Practice, *Sage Publication*, pp 24-25

Huntington, Samuel (1996). The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order, *New York: Simon & Schuster*, 1996, pp. 13, 19-21.

Huntington, S. P (1997). *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*. 1996. Polish Edition MUZA SA.

Ikenberry, John (2001). *After Victory: Institutions, Strategic Restraint, and the Rebuilding of Order After Major Wars*, Princeton, NJ: Princeton University Press, 2001.

Ikenberry, John (1999). "Institutions, Strategic Restraint, and the Persistence of American Postwar Order," *International Security*, Vol. 23, No. 3, Winter, 1998-99, pp. 43-78;

Lijphart, Arend (1999). *Patterns of Democracy*. New Haven and London: Yale University Press.

Lijphart, Arend (1969). Cosociational democracy, *World Politics / Volume 21 / Issue 02 / January 1969*, pp 207-225

Mellon, James, G. (2001). Islam and International Politics: Examining Huntington's "Civilizational Clash" Thesis. *Totalitarian Movements and Political Religions*, No. 2 (V. 1)

Waltz, Kenneth N. (1959). *Man, the State and War: A Theoretical Analysis*, New York: Columbia University Press.

Watson, James and Hil (2006). Anne. Dictionary of Media and Communication Studies, 7th Edition, *Hodder Arnold Publication*, pp248.